

ستاره بلعیده شده

قسمت: ۳۳

ارائه‌ای از گروه ناولیست.

کانال تلگرامی ما:

@NovelEast



NOVELEAST
ORDER OF REBEL RAVENS

جلد ۲ قسمت ۱۳: خانه مرزها

شرایطی که وانگ هنگ تعیین کرده بود به بیشترین حد خود رسیده بود، و او انتظارات زیادی از لو فنگ داشت.

لو فنگ با لحنی آرام و متواضعانه گفت: «متاسفم.»

«من از دوجوی رعد بابت پیشنهادش ممنونم، اما من تصمیم گرفتم که به دوجوی مرزها ملحق بشم. تابحال به منتقل شدن فکر نکردم، بنابراین واقعا متاسفم.»
وانگ هنگ شد.

پیشنهادش رد شده بود؟

مرد تنومند با ابروهای بالا رفته شروع کرد: «نمیخواهی بیشتر راجبش فکر کنی؟»

لو فنگ تعظیم کرد گفت: «خیر...»

—جناب وانگ اگه چیز دیگه‌ای نیست، من باید برم.»

لو فنگ میدانست با رد کردن پیشنهاد بیشتر موندنش صلاح نبود.

وانگ هنگ با دقت به فنگ خیره شد.

این مرد جوان ذره‌ای در برابر وسوسه متزلزل نشده بود. وانگ هنگ کار دیگری جز آه کشیدن از دستش برنمی‌آورد. دستش رو تکون داد و خندید: «خیلی خب، بیشتر از این سرتو درد نمی‌آرم. اگر موقعی نظرتو عوض کردی، دروازه‌های دوجوی تندر من همیشه به روی تو بازه.»

لو فنگ حین رفتن لبخندی زد: «ممنون آقای وانگ.»

درست بعد از رفتن لو فنگ، چهره وانگ هنگ درهم فرو رفت و فریاد زد: «به وان دونگ بگید بیاد!»

«بله، فرمانده.»

افرادی که بیرون ایستاده بودند فوراً برای صدا کردن وان دونگ رفتن.

—باورم نمیشه یه نابغه دیگه رو بخاطر دوجوی مرزها از دست دادم.

وانگ هنگ دستی به چانه‌اش کشید و چشمانش را مانند بیری ریز کرد.

-از وقتی فرمانده ارتش شیخ‌ها ببخاطر مصدومیت و خیم بازنشسته شد، دوجوی ما داخل شهر جیانگ نیان در مقایسه با دوجوی مرزها همیشه توی تنگنا بوده. لعنتی!»

وانگ عصبانی بود بود!

دوجوی مرزها و دوجوی رعد دوتا از بزرگترین دوجوها در کل جهان هستند!

بنیانگذار دوجوها قوی‌ترین و دومین قوی‌ترین جنگجوها هستند! طبیعتاً، سران آنها با چهره‌ای گشوده و خندان از یکدیگر پذیرایی میکنند. اما در واقع، در برابر هم هستند!»

هرچند، دوجوی محدودیت‌ها در جیانگ نیان از نفوذ بیشتری برخوردار است.

وان دونگ نوجوان و خونسرد وارد شد: «فرمانده.»

حتی در نگاه وان دونگ هم، او پر از اعتماد به نفس بود! بدلیل ماهرتر بودن در رزم‌آمایی زمان خودش نسبت به لوفنگ و بدست آوردن رتبه اول، اعتماد به نفسش در حال زیاد شدن بود.

وانگ هنگ لبخندی زد.

-همم، ون دونگ، تو بهترین سرباز تازه وارد دوجوی تند هستی! هرچند... با قدرت فعلیت، هنوز قابل قیاس با لو فنگ نیستی.

ون دونگ یکه خورد: «فرمانده!»

من قابل قیاس با لو فنگ نیستم؟

وانگ هنگ ابروانش را بالا برد: «به حرف من شک داری؟»

وان دونگ سر تکان داد، اون میدونست که فردی که در جلوش ایستاده، قبلاً یک جنگ‌سالار قدرتمند بوده. همچنین، لقب مربی ارشد حقوق ویژه‌ای به او عطا میکرد. قدرت و نفوذ او با

خدایان جنگ برابری میکرد. همچنین فردی چطور میتونست دروغ بگوید؟

وانگ هنگ آروم و ملایم گفت: «بزار صادقانه بهت بگم. توانایی بدنیت از اون بدتر نیست. هرچند توی یه نبرد واقعی، حتی ۳ تای توهم توانایی شکست دادن یه لو فنگ رو نداره.»

-با این، با وجود اینکه اختلاف فعلی شما خیلی زیاده اما به این معنی نیست که همیشه ضعیف تر از اون میمونی. کاری که باید بکنی اینه که سخت کار کنی و از او جلو بزنی.

«من اعجوبه‌های زیادی دیدم، ولی خیلییی از اونا سقوط کردن!»

-یه جنگجو روی لبه‌ی مرگ و زندگی قدم میزند! استعداد خوب تو فقط به این معناست که تو سریع پیشرفت میکنی. حال که یک جنگجو شدی... دوره تو شروع شده! تحت هیچ شرایطی شکست نخور، لو فنگ فقط اولین حریفیه که تو باید از اون جلو بگیری. امیدوارم زمانی بتونم تولد یه خدای جنگ جدید رو ببینم!»

خون وان دونگ بعد از شنیدن این حرفا به جوش اومد.

بله، لو فنگ تنها اولین حریف اونه. اون باید مدام از دیگران پیشی بگیره تا در انتها به مرتبه خدای جنگ برسه!

وانگ هنگ لبخندی زد و گفت: «خیلی خب، میتونی بری. تمام روز داشتی مبارزه میکردی، باید استراحت کنی.»

ون هنگ گفت: «بله، فرمانده!»

و با احترام اونجا رو ترک کرد.

وانگ هنگ سری تکون داد و کمی چای نوشید. از زمانی بار سنگین مربی ارشد رو قبول کرده بود، برای پرورش عجوبه‌ها تلاش میکرد. چه با فشار آوردن به آنها، چه با جذب اونها بوسیله طومار و پول برای اومدن به جودوی خود.

وانگ هنگ خندید: «این وان دونگ ممکنه بتونه در آینده منو قافلگیر کنه.»

«هرچند فعلا چیز زیادی ازش نمیخوام. خیلی عالی میشد اگر فقط میتوانست به سطح لو فنگ برسه. هه... کلاس رو وی توی ۱۸ سالگی و چنین سطح آمادگی بدنی بالا... چه سرمایه‌ی خوبی. وانگ هنگ سری تکان داد و کمی دیگ چای نوشید و سعی کرد دیگه بهش فکر نکنه.

درسته، به هر حال، لو فنگ و وان دونگ فقط سرمایه‌های خوبی هستند.

در بخش نظامی شمال شهر جیانگ نیان، لوفنگ و یانگ وو با لباس های معمولی در حال قدم زدن و صحبت کردن بودند.

یانگ وو با حالتی متعجب گفت: «احمق، چهره وان دونگ موقع نگاه کردن به تو حالت عجیبی دشت... اون حتی گفت میخواد با تو رقابت کنه و ببینه کی زودتر تبدیل به یه خدای جنگ میشه!»

لو فنگ که نسبت به حرفهای وان دونگ مشکوک شده بود گفت: «کی میدونه قضیه از چه قراره. بنظر میاد ون دونگ منو حریف خودش میدونه؟»

خبر نداشت که بعد از اینکه وان دونگ حرفهای وانگ هنگ را شنید لو فنگ ر به عنوان حریف خود میدید!

لو فنگ لبخندی زد و تلفنش را درآورد: «باید به خانوادم خبر بدم که امتحان رو قبول شدم.»

-برادر یانگ، تو هم باید نتیجه رو به خانوادت اطلاع بدی.»

یانگ وو سری به نشانه موافقت تکان داد و خندید: «آره.»

لو فنگ و یانگ وو هر دو به خانه تلفن کردند.

.....

در یکی از هشت شهر پیشرفته جیانگ نیان، شهر ینگ ژو بخش مین گیه.

خانم و آقای لو هونگ گو و گونگ شین لان ویلچر پسرشان لو هوا را حرکت میدادند و با مرد مسن و سالخورده ای صحبت میکردند.

-هونگ گو، لو فنگ خانواده شما حتما از پس آزمون مبارزه برمیاد.

گنگ شین لن طاقت نیاورد و پرسید: «این آزمون مبارزه خیلی خطرناکه؟»

-فنگ گفته که هیچ خطری نداره، اما ما بصورت آنلان تحقیق کردیم و فهمیدیم که درواقع خیلی هم خطرناکه...

پیرمرد طاس تایید کرد و گفت: «درسته تا حدودی خطرناکه.»

-بر اساس گفته های پسر، در یک آزمون مبارزه‌ی معمولی، معمولا ۳ الی ۵ درصد احتمال مرگ و حدود ۵ تا ۸ درصد احتمال معلول شدن وجود داره. به کلام دیگه، بیش از هزار جنگجو محتمل، کنار گذاشته میشن.»

لو هنگ و گونگ شین لان با درماندگی به هم نگاه کردند، هر دو بشدت مضطرب بودند.

پیرمرد طاس خندید و گفت: «آروم باشید، فنگ شما مطمئنا حالش خوبه.»

لو هونگ و گونگ شین لان سرشون رو به نشونه تایید تکون دادند.

-بله درسته.

با اینکه این زن و شوهر در ظاهر این کار رو انجام دادن ولی در باطن همچنان مضطرب بودند.

لو هوا چیزی نگفت و با مشت‌های گره خورده روی صندلی چرخدارش نشست.

ناگهان -

صدای زنگ شاد و گوشنواز تلفنی به صدا دراومد. گنگ شین لان تلفنش را از جیبش دراورد و با خوشحالی به صفحه اون نگاه کرد و گفت: «این شماره فنگه!»

لو هنگ گو گفت: «زودباش جواب بده.»

لو هوا به تلفن چشم دوخته بود، و حتی پیرمرد طاس هم از دیدن این اتفاق لبخندزده بود.

گنگ شین لن جواب داد: «الو...»

صدایی از تلفن بلد شد: «مامان، من آزمون مبارزه رو قبول شدم. امشب برمیگردم خونه، پس بهتره یه شام خوب برام آماده کنی.»

لو هنگ گو از شادی خندید و لو هوا مشت‌های گره خورده‌اش رو باز کرد و اونها رو با خنده‌ای همراهی کرد.

گنگ شین لان که حسابی هیجانزده شده بود گفت: «باشه، باشه، مامان حتما کلی غذای عالی آماده میکنه!»

دوم اگوست، بعدازظهر، شهر ینگ ژو- بخش مینگ یو.

-تبریک میگم، لو فنگ برگشته.

-تبریک به همگی، اون آزمون مبارزه برای لو فنگ مثل آب خوردن بود.

حین وارد شدن لو فنگ به چند نفر از جنگجوها با لبخندی خوشامد گفت. تعداد جنگجوها از مردم عادی بسیار کمتر بود. در بخش مینگ یو، خانواده جنگجوها ساکن هستند. بعلاوه همه آنها عضو دوجوی مرزها بودند، پس طبیعتاً رابطه خوبی با همدیگه داشتند.

لو فنگ والدین و خدمتکار خانه را دید که همگی جلوی در خانه ایستاده بودند.

-مامان، بابا...

لو هونگ گو بلافاصله خندید و گفت: «زودباش، بیا یچیزی بخوریم.»

اون شب لو فنگ و خانواده‌اش اوقات خوشی رو سپری کردند، از حالا به بعد، از نظر قانونی، لو فنگ حالا رسماً یک مبارز بود!

تا بعد از ساعت ۱۱ نیمه شب.

داخل اتاق ضبط لو فنگ در طبقه دوم خانه.

«اونا گفتن بعد از اینکه رسماً به مقام جنگجو رسیدم، میتونی به نتورک بین المللی مبارزان دوجوی مرزها وارد بشم!»

لو فنگ کمی هیجانزده بود، بعضی نتورک‌های خصوصی، برای وارد شدن به گواهی شناسایی خاصی نیاز دارن. فقط مبارزای دوجوی مرزها اجازه ورود به نتورک اختصاصی جنگجو ها رو دارند. خانه‌ی مرزها!

تا وقتی که یک مبارز هستی، میتونی به کانال اتحادیه HR وارد بشی.

لو فنگ در محل آدرس سایت تایپ کرد: «خانه‌ی مرزها»

لحظه‌ای بعد، صفحه‌ی بزرگی که دست کم ۲۰۰ اینچ بود روی دیوار اتاق ضبط ویدیو ظاهر شد. بلافاصله بعد صفحه وبسایت خانه مرزها بالا اومد.

{بیبیب}

لو فنگ اثر انگشتش رو ثبت کرد.

موسیقی دلنشین مانند رودخانه خروشان از اتاق ضبط ویدیو بگوش رسید. همزمان، صفحه بزرگ پروفایل افراد مختلف را نشان میداد. یکی از اون پروفایل‌ها عکس لو فنگ را بر خود داشت، و زیر ان اطلاعاتی مانند:

نام: لو فنگ

جنسیت: مذکر

آدرس: چین: شهر جینگ نان

شماره شناسایی جنگجو: ۴۲۶۱۲۳۲۰۵۶۰۸۰۱۰۰۰۲

مرتب‌ه: سلحشور

اعانه: ۰ امتیاز

موجودی: ۲۰۰۰۰۰۰۰۰ دلار چینی

- پایان قسمت سیزدهم از جلد دوم.